

بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری

علی کریمی*

E-mail: akm10@umz.ac.ir

چکیده:

سفرنامه‌های دوره صفوی و قاجاری، صرف‌نظر از کاستی‌های محتوایی و روش‌شناختی‌شان، به عنوان یکی از اسناد معتبر تاریخی، شرح آداب و رسوم و بازنمایی جهان ایرانی در منظومه فکری سفرنامه‌نویسانی است که با تصویرسازی از ایران بنیادهای شناخت نسبت به جهان ایرانی را در ذهن و ضمیر مخاطبان‌شان استوار ساختند.

دوره صفویه که با تلفیق سه عنصر مهم هویت‌ساز یعنی مذهب، اسطوره و سرزمین، پایه‌گذار عصر نوینی در فرآیند هویت‌یابی ایرانیان به شمار می‌آید و دوره قاجاریه، که سرآغاز مداخله همه‌جانبه اروپائیان در جهان ایرانی و تأثیر عمیق آن بر هویت ایرانی است، در نقطه تمرکز این مقاله واقع شده‌اند. هدف مقاله پاسخ به این پرسش اصلی است که مهمترین ممیزه‌های فرهنگی ایرانیان که در این سفرنامه‌ها مورد توجه قرار گرفته است کدامند؟

مقاله با توجه به تعریف مفهوم هویت که بر وجود «دیگران» در فرآیند هویت‌یابی تأکید می‌کند، و توجه به نقش مؤلفه‌های فرهنگی در تکوین هویت ملی، مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایرانیان را به صورت زیر احصا نموده است: مؤلفه‌های مثبت عبارتند از: مدارای دینی، دین‌مداری، میهمان‌نوازی، علم‌آموزی، شعردوستی، دلبستگی به مؤلفه‌های هویت ایرانی، مرجعیت روحانیت در بین مردم و رواج فرهنگ عفاف در میان توده‌ها.

و در بعد منفی شناسه‌های مهم عبارتند از: خرافه‌گرایی و تقدیرباوری، تجمل‌گرایی، پنهانکاری و دورویی، فقدان شایسته‌سالاری، عاقبت‌طلبی و مسامحه‌کاری، فقدان روح نقادی و فساد دستگاه سیاسی و جدائی کامل بین دولت و مردم.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه، هویت، هویت ایرانی، هویت فرهنگی ایرانیان، صفویه، قاجاریه

مقدمه

سیاحت و سفر، از ادوار کهن، جزء مهمترین خواست‌ها و تمایلات انسان‌های کنجکاو و از راه‌های اولیه شناخت ملل و اقوام دیگر و تعامل و تبادل فرهنگ‌ها بوده و سیاحان مختلف؛ بنا به مقاصد گوناگون اعم از تجارت، تحقیق و کسب معرفت، انجام مأموریت دولتی و یا ارضای حس کنجکاوای شخصی و غیره، در زمانی که هنوز سرزمین‌های زیادی برای جهانیان ناشناخته بود، به انجام سفر همت کردند.

یکی از کشورهایی که به خاطر قدمت تمدنی، تنوع فرهنگی، جاذبه تجاری و سودآوری اقتصادی، موقعیت ارتباطی با سایر مناطق دنیا و اهمیت سیاسی در مناسبات و رقابت بین قدرت‌های بزرگ وقت مانند امپراطوری عثمانی، دول اروپائی و روسیه تزاری، از دیرباز مقصد سیاحان بوده، ایران است. این اهمیت، در عصر صفوی که یکی از ادوار مهم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی ایران بوده و از نظر فرایند دولت - ملت‌سازی با ورود سه عنصر هویت‌ساز زبان، مذهب و اسطوره (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴۹)، یکی از نقاط عطف به شمار می‌رود، مضاعف گردید و سیاحان زیادی را روانه ایران نمود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت موج ورود سیاحان در قرون ۱۷ و ۱۸، موجب شد تا در اروپا نهضت شناخت ایران شکل گیرد (شیبانی، ۱۳۸۱: ۴-۹).

بسیاری از این سیاحان، پس از بازگشت به کشورهای خویش، به نگارش خاطرات سفر خود در قالب سفرنامه همت گماشتند که صرف‌نظر از کاستی‌های محتوایی یا روشی، از اسناد معتبر تاریخی به حساب می‌آیند و تصویر روشنی از اوضاع اجتماعی، تشکیلات اداری، آداب و رسوم و سنن ایرانیان آن زمان ارائه می‌دهند. این سفرنامه‌ها، از حالات، آداب و فرهنگ مللی حکایت می‌کنند که سفرنامه‌نویس از آنجا دیدن کرده است (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰: ۱۲). در این سفرنامه‌ها، وجوه تشابه و تمایز هویت‌های ملل مختلف و چگونگی فهم هویت و فرهنگ ملت میزبان، از زاویه دید مسافران به خوبی قابل درک می‌نماید. به بیان دیگر، سفرنامه پیامی متقابل است که نویسنده خارجی به واسطه آن، از یک سو به هموطنان و همزبانان خود آگاهی و اطلاع می‌دهد و از سوی دیگر، کشور میزبان را از دیدگاه دیگران نسبت به خود آگاه می‌کند. سفرنامه روایت زندگی بشر و داستان واقعی سرزمین‌ها و مردمان دور و نزدیک است که رفتارها، آداب و رسوم، علائق و ویژگی‌های زندگی انسان را در مکان‌های مختلف و زمان‌های قریب و بعید می‌نمایاند (همان: ۲۰).

سفرنامه کتابی علمی و تحقیقی است که هم افراد را بررسی می‌کند و هم کلیت جامعه را. بر این اساس، در این تحقیق در صددیم به این پرسش پاسخ دهیم که هویت

فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های اروپاییان عهد صفوی و قاجاری چگونه انعکاس یافته است؟ به عبارت دیگر سفرنامه‌نویسان اروپایی در نگاشته‌های خویش، چگونه شناسه‌های فرهنگی ایرانیان را توصیف و ترسیم کرده‌اند و کدامیک از مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایرانی، در این سفرنامه‌ها ممیزه بارز و خصیصه عام و فراگیر ایرانیان شناخته شده و مورد توجه بیشتری قرار گرفته است؟

روش‌شناسی تحقیق

هر تحقیقی متناسب با موضوع خود مستلزم کاربست روش ویژه‌ای است. در این پژوهش به منظور استخراج مختصات هویت فرهنگی ایرانیان از متن سفرنامه‌ها، ابتدا بررسی مقدماتی تعداد یکصد و یک سفرنامه موجود در مراکز اسناد و کتابخانه‌های کشور شناسایی گردید. از آنجا که هدف این بود تا سفرنامه‌نویسانی که فارغ از ملاحظات اداری و سیاسی، بلکه بیشتر به قصد بازرگانی، کنجکاو علمی و شناخت بیشتر به ایران سفر کردند مورد مطالعه قرار گیرند، لذا در مرحله بعدی اغلب سفرنامه‌های دولتمردان و مقامات رسمی شامل مأمورین دولت، نظامیان و افسران، سفرا، وزرای مختار، کنسول‌ها، دبیران سفارتخانه‌ها و سایر مأمورین دولت‌های اروپایی و غیره به تعداد ۴۸ سفرنامه خارج از حوزه مطالعه مقاله قرار گرفتند. از مجموع ۵۳ سفرنامه باقیمانده تعداد ۷ سفرنامه به دلیل محدودیت جغرافیایی که فقط خاطرات سفرنامه‌نویس از یک منطقه خاص مثل لرستان یا خوزستان بوده و فاقد ویژگی‌های مطالعه مردم‌شناختی یا فرهنگی است مثل سفرنامه لرستان و خوزستان نوشته بارون دو بده جهانگرد روسی اواسط قرن نوزدهم، مگلونوف که فقط مختص خاطرات سفر به مناطق شمالی حاشیه دریای خزر بوده یا سفرنامه ایزابلد بیشوت (به بیستون و بختیاری) و یا به دلیل محدودیت موضوعی غیرمرتبط با این مقاله شناخته شدند مثل سفرنامه سون هدین که به مباحث تکنیکی کویرشناسی می‌پردازد، یا سفرنامه فلاندن که فقط به توصیف جغرافیایی اماکن مورد بازدید اختصاص دارد و غیره، از دستور مطالعه خارج شدند. در نتیجه تعداد ۴۶ سفرنامه ذریبط با موضوع پژوهش باقی ماند که با توجه به میزان توجه سفرنامه‌نویسان به ابعاد مردم‌شناختی و فرهنگی ایرانیان تعداد ۲۴ سفرنامه از سوی نگارنده گزینش شد. بدین ترتیب می‌توان گفت که جامعه نمونه (سفرنامه) به صورت عمدی یا انتخابی تعیین شده‌اند. از حجم جامعه نمونه تعداد ۱۰ سفرنامه مربوط به دوره صفویه و ۳۶ سفرنامه مربوط به دوره قاجاریه باقی ماند. در گزینش

جامعه نمونه سعی شد همین نسبت نیز مراعات گردد یعنی حدوداً یک چهارم سفرنامه‌ها به صفویه و سه چهارم به دوره قاجاریه اختصاص یابد. از میان جامعه نمونه سفرنامه برادران شرلی، فیگوئروا، دلاواله، تاورنیه، اولتاریوس، شاردن و کمپفر، متعلق به دوره صفویه و سفرنامه‌های کارلاسرنا، چریکف، لایارد، وامبری و کولیوررایس، دروویل، اولیویه، پولاک، شیل، روششوار، گوینو، براون، دمورگان، ویشارد، جکسن، باین و هوسه، گرترویدل و گروته به دوره قاجاریه اختصاص دارد.

روش گردآوری داده‌ها از متن جامعه نمونه بدین صورت بود که محقق با استقراء تام جامعه نمونه آن دسته از عبارات، گزاره‌ها و واژه‌هایی که از سوی سفرنامه‌نویسان با تعمیم مواجه شده و به عنوان ویژگی بارز فرهنگی ایرانیان بیان شده‌اند را در دو دسته خصائص مثبت و منفی طبقه‌بندی نمود و ملاک انتخاب آن صفت اعم از ایجابی و سلبی آن بود که حداقل در یک سوم جامعه نمونه بدان اشاره شده باشد. به عبارت دیگر برخی مختصاتی که از فراوانی یاد شده برخوردار نبوده و فقط از سوی تعداد اندکی از سفرنامه‌نویسان هر چند با تعمیم به ایرانیان منتسب شده بودند در طبقه‌بندی یاد شده قرار نگرفتند.

یادآوری یک نکته در خصوص علت انتخاب دو دوره صفویه و قاجاریه لازم به نظر می‌رسد و آن اینکه حفاصل زمانی بین دوره صفویه و قاجاریه حدود یکصد سال است و سفرنامه‌ای در این فاصله زمانی گزینش نشده است. دو دلیل عمده در این خصوص قابل ذکر است: اول اینکه تعداد سفرنامه‌های نوشته شده در این دوره بسیار نادر و مطابق بررسی انجام شده از انگلستان یک دست تجاوز نمی‌کند مثل سفرنامه کارستن نیبور و دوم اینکه ویژگی برجسته دو دوره یاد شده اشتغال آنها بر بعد هویتی است بدین منظور که دوره صفویه با تشکیل اولین دولت ملی در ایران توانست «خود یا همان هویت» ایرانی را در قبال «دگر» عثمانی‌ها، تاتارهای ازبک، روسیه تزاری و انگلیسی‌ها، تعریف، تثبیت و به جهانیان عرضه نماید و حس ایرانی بودن را با ابتنا بر سه عنصر سرزمین، مذهب و اسطوره بازتولید و احیا کند و دوره قاجاریه از این زاویه که متعاقب مداخله همه‌جانبه اروپاییان در ایران و مواجهه ایرانیان با مظاهر پیشرفت و نوسازی غربی و افول شتابنده عظمت، قدرت و هویت گذشته، مسأله «کیستی ایرانی» را دچار چالش عمیق و شالوده‌شکنانه‌ای نمود حائز اهمیت شناخته شدند و چون دوران فترت بین دو سلسله، جز وقوع کشورگشایی صرف (دوره افشاریه) و جنگ‌ها و کشمکش‌های بین خوانین محلی (دوره زندیه) و چرخش معمول قدرت و فاقد بعد

هویتی بود از تمرکز مطالعه مقاله خارج شد. طبیعی است از میان انواع سفرنامه‌ها شامل سفرنامه‌های علمی مثل سفرنامه ناصر خسرو یا ابن حوقل، سفرنامه‌های سیاسی مثل سفرنامه سایکس در دوره ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه‌های مأموریتی مثل سفرنامه دیالافوآ، و سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردان که صرفاً برای مشاهده شگفتی‌های جهان ایرانی و ارضای حس کنجکاوی نگاشته شده‌اند مثل سفرنامه تاورنیه، اغلب دسته آخر مورد توجه قرار گرفته‌اند. البته به دلیل غلبه بعد فرهنگی و مردم‌شناختی برخی سفرنامه‌های سیاسی مثل برادران شرلی، فیگوئروا، اولثاریوس، روشسوار، گوینو، چریکف و به منظور دستیابی به امکان مقایسه بین برداشت‌های آنان با جهانگردان عادی و دانشمندان تعدادی از آنها نیز گزینش گردید.

مفهوم‌شناسی هویت و هویت فرهنگی

هویت به عنوان مفهوم و پدیده‌ای چندوجهی^۱ توجه صاحب‌نظران رشته‌های علمی بسیاری را طی سالیان اخیر به خود جلب کرده است (سیمون، ۲۰۰۴: ۳). هویت دارای وجه، سطوح و کارکردهای مختلفی است که فقط بر برخی نکات مهم تأکید می‌شود. از میان تعاریف مختلف هویت می‌توان به نظر کاستلز اشاره کرد که هویت به معنی کیستی و هستی یک فرد، گروه، جامعه و ملت، فرایند ساخته شدن معنا، بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند تعریف می‌شود (کاستلز، ۱۹۹۷: ۷). هویت بدین معنا کارویژه‌های متعددی دارد. اهم آنها عبارتند از:

هویت موجب می‌شود که فرد یا گروه جایگاهی در جهان اجتماعی بیابد و بدان احساس تعلق نماید. احساس تعلق بویژه در مورد هویت جمعی معنادارتر است. اما باید توجه داشت که هویت نه تنها متضمن بعد ایجابی تعلق است، بلکه بر بعد سلبی آن نیز دلالت می‌نماید. یعنی هویت هم تعیین می‌کند که فرد یا گروه به چه چیزی، چه کسی، چه زمانی و چه مکانی تعلق دارد و هم نشان می‌دهد که به کدامیک از آنها تعلق و دل بستگی ندارد. هویت نه تنها می‌گوید که فرد کیست بلکه می‌نماید که فرد یا گروه کی نیست. بنابراین می‌توان گفت که هویت جمعی تمایزبخش از برون - گروه^۲ و تعلق بخش به درون - گروه^۳ به صورت توأمان هست.

1- Multifaceted
2- Out - group

3- In - group

از دیگر کارکردهای هویت این است که موجب احترام و عزت نفس اعضای خود می‌شود. بدین ترتیب که فردی که در جهان اجتماعی در موقعیت مناسب و خوبی قرار داشته باشد به نوبه خود از عزت نفس برخوردار گردیده و مورد احترام دیگران نیز قرار می‌گیرد. از این منظر است که وجود «دیگران» در فرآیند هویت‌یابی موضوعیت می‌یابد. چون نیاز است که «دیگران» نیز فرد یا گروه را بطور احترام‌آمیز به رسمیت بشناسند. علاوه بر آن هویت چشم‌اندازی به جهان می‌گشاید که از روزنه آن هم جهان و هم جایگاه فرد در آن به طور معنی‌داری درک و تفسیر می‌گردد و سرانجام اینکه هویت نشانه‌ای است که به دارندگانش اجازه می‌دهد خود را وجودی واقعی و منبع اندیشه و خاستگاه کنش‌ها و اعمال به مثابه کارگزاران اجتماعی مؤثر بشناسند (سیمون، همان: ۶۷-۶۹).

بدین ترتیب، هویت مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویت‌ها معناهایی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم بواسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند. مردم از طریق هویت و با هویتشان به دیگران می‌گویند چه کسی هستند و مهمتر اینکه به خودشان نیز می‌گویند چه کسی هستند و سپس می‌کوشند به گونه‌ای رفتار کنند که از آن کسی که تصور می‌کنند انتظار می‌رود و دیگران نیز بر مبنای همین هویت ابراز شده و دریافت شده از این ملت تصویرسازی می‌کنند و برداشت‌ها، رفتارها و روابط خود با این ملت را بر مبنای هویت متصور^۱ تنظیم و ترسیم می‌کنند. در واقع می‌توان گفت که ژرفا و گستره روابط با دیگران بر اساس نوع هویتی است که از آنان در نظام باور و فضای ذهن و ضمیر خود ترسیم می‌کنیم.

هویت دارای سطوح متعددی است اما این نوشته فقط سطح جمعی آن را در سطح هویت ملی با تأکید بر شناسه‌های فرهنگی مد نظر قرار می‌دهد. زیرا در سطح هویت اجتماعی است که وجود و حضور «دیگران» برای موجودیت هویت «خودی» معنا پیدا می‌کند. چه، طبق تعریف، هویت اجتماعی عبارت است از فهم ما مبنی بر اینکه چه کسی هستیم و اینکه مردم دیگر چه کسی هستند. و عبارت است از فهم دیگر مردم مبنی بر اینکه آنها کی هستند و ما چه کسی هستیم. وجود «دیگران» آنقدر اهمیت دارد که حتی به باور برخی از صاحب نظران، زندگی اجتماعی انسان بدون فهم اینکه دیگران کی هستند و ما کی هستیم غیرقابل تصور است (جنکینس، ۱۹۹۶: ۵).

1- Percieved identity

ما نه تنها «خود» و «دیگران» را تعریف می‌کنیم بلکه از طرف دیگر، بوسیله دیگران در رابطه دیالکتیکی بین درون - بیرون و خودفهمی و دگرفهمی هم تعریف می‌شویم (همان: ۲۲). وجود دیگری برای هویت‌یابی آنقدر اهمیت دارد که حتی هویت‌یابی فردی نیز بدون وجود دیگران ناممکن می‌شود. چنانکه گیدنز اشاره دارد: وجود اشخاص دیگر و آگاهی از هویت آنان یکی از پرسش‌های مهم وجودی است که طی آن فرد تلاش می‌کند با فراتر رفتن از شناخت جسم، ذهن و ضمیر دیگران را نیز بازشناسی کند. از قبل همین شناسایی است که اعتماد به دیگران و ایمان به اعتبار و جامعیت دیگران بوجود می‌آید (گیدنز، ۱۳۷۸: ۷۹ و ۸۰).

در جهان واقعی ما با تنوعی از عضویت‌های جمعی - خانواده‌ها، جنسیت، مذهب، دین، گروه‌های حرفه‌ای، احزاب، قومیت‌ها و غیره - مواجه هستیم. ولی این نگاه به هویت‌های جمعی فقط از چشم‌انداز عضو فردی است. اما می‌توان به چنین هویت‌هایی به عنوان اجتماعات فرهنگی نیز نگریست. این دو سطح از تحلیل، فردی و جمعی، اغلب با هم اشتباه می‌شوند و لازم است آنها را از یکدیگر متمایز کنیم. چون هر چند که جماعت‌ها و اجتماعات فرهنگی از اعضای فردی تشکیل می‌شوند اما نمی‌توانیم آنها را صرفاً به انبوهی از افراد تقلیل دهیم که در صفات خاصی با هم سهیم و شریکند و با یکدیگر زندگی می‌کنند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۱) بلکه هویت جمعی مبتنی بر وجود بعضی مؤلفه‌ها و عناصر فرهنگی است. در حالی که انواع دیگر هویت‌های جمعی مانند طبقات و هویت‌های مبتنی بر مناطق به عنوان گروه‌های ذی‌نفوذ عمل می‌کنند و از این رو وقتی به هدفشان می‌رسند به آسانی منحل می‌گردند، اجتماعات فرهنگی با ثبات‌تر هستند. زیرا عناصر فرهنگی اصلی که از آنها تشکیل می‌شوند - خاطرات، ارزش‌ها، نمادها، اسطوره‌ها و سنت‌ها - الزام‌آورتر و با ثبات‌تر هستند (ص ۳۱ و اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶). این عناصر در خاطرات جمعی، قهرمانان و شخصیت‌های بزرگ، ارزش‌های شجاعت، عدالت و غیره، نمادهای اشیاء مقدس، خوراک و پوشاک و اساطیر ریشه‌داشته و در نوع بینش و منش، سنت‌ها و رسوم، مناسک و شجره‌نامه‌ها متبلور می‌شوند. در این موارد به ویژه عنصر فرهنگی جمعی برجسته و ماندگار است و لازم است که به صورت ویژه و متمایز در فرایند هویت‌شناسی مورد تحلیل قرار گیرد. به نظر اوزکریملی، هویت‌های فرهنگی از جمله ساخت‌های طولانی و با قدمت، و تا حدودی ثابت و ایستا هستند. هویت اجتماعی بر اساس فرهنگی که در اذهان و افکار مردم وجود دارد و از طریق آنچه که آنان بیان می‌کنند و انجام می‌دهند ترسیم می‌شود. این هویت مکانیسمی است که از راه آن انسان‌ها با محیطشان تعامل برقرار می‌کنند. وی

از ایده جامعه‌تصوری اندرسون بهره می‌برد که ملت جامعه‌ای تصویری است چون اعضای حتی کوچکترین ملت نیز بیشتر هم‌قطاران خود را نخواهند شناخت یا ملاقاتشان نخواهند کرد و یا حتی نکته‌ای در مورد آنها نخواهند دانست اما در اذهان هر یک از آنها تصویری از اجتماع واحدشان زندگی می‌کند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶) به دیگر سخن، مفهوم هویت بر وجود ابعاد دوگانه ذهنی یعنی راه‌هایی که از طریق آن ما خود را تصور می‌کنیم و بعد عینی یعنی الگوهای زندگی اجتماعی که ما در بطن آن زیست می‌کنیم تشکیل می‌گردد (پول، ۱۹۹۹: ۴۵).

از میان هویت‌های جمعی، هویت ملی یکی از مهمترین آنهاست که به بیان مختصر مؤلفه‌های آن می‌پردازیم. اسمیت یکی از صاحب‌نظران موضوع هویت ملی معتقد است که مفهوم هویت ملی مفهومی بسیار پیچیده و انتزاعی است و شامل عناصر زیر می‌شود: محدوده سرزمینی با جمعیت فرهنگی مجزا در سرزمین خود، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک، فرهنگ مشترک، تقسیم سرزمینی نیروی کار و منابع بین همه اعضای آن سرزمین، برخورداری از حقوق و وظایف قانونی مشترک در پرتو حقوق و نهادهای مشترک (اسمیت، ۱۹۹۹: ۲۳۰ و ۲۳۱).

وی در کتاب دیگر خود هویت ملی را چنین تعریف نموده است: شهرت اصطلاح هویت ملی نسبتاً متأخر است و جایگزین اصطلاحات اولیه‌ای چون منش ملی^۱ و بعدها آگاهی ملی شده است که به صورت گسترده در قرون ۱۸، ۱۹ و اوایل قرن ۲۰م مورد استفاده قرار می‌گرفتند. هویت ملی عبارت است از بازتولید و بازتفسیر دایمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند و تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و با عناصر فرهنگی اش (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۹ و ۳۰).

بدین معنا وقتی از یک ملت صحبت می‌کنیم صرفاً در مورد مشخصات فیزیکی یا رفتارشان نمی‌گوییم بلکه در عین حال می‌خواهیم بدانیم که آنها چه تصویری از خودشان دارند. (و دیگران چه تصویری از این ملت دارند) در نهایت یک هویت ملی مستلزم شراکت افراد در برخی موارد است یعنی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که اغلب در گذشته به‌عنوان یک منش ملی مطرح بود یا همان فرهنگ عمومی مشترک (میلر، ۱۳۸۳: ۳۲).

1- National character

از این تعاریف چنین برمی آید که ممیزه‌های فرهنگی یا هویت فرهنگی نقش برجسته‌ای در تعیین هویت ملی داراست و ملت‌ها را علاوه بر، و مهمتر از جدایی سرزمینی، از راه شناسه‌های فرهنگی‌اشان می‌توان از هم بازشناخت. از این منظر و با رویکردی فرهنگی، برخی از نظریه‌پردازان، هویت را اساساً یک برساخته فرهنگی می‌دانند. فرهنگ مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت است. افراد، گروه‌ها و ملت‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند، زیرا این اجزا و عناصر توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسان‌ها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. از این دیدگاه فرهنگ مقوله‌ای تفاوت مدار است و شیوه زندگی خاصی را می‌سازد. این تفاوت و خاصیت، نه تنها امکان هویت‌یابی را فراهم می‌سازد بلکه به زندگی انسان‌ها معنا می‌بخشد. هنگامی از فرهنگ سخن می‌گوییم به روش‌هایی اشاره داریم که انسان‌ها به صورت فردی و جمعی، از طریق ارتباط با دیگران زندگی خود را معنادار می‌سازند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۹ و ۵۰). به عبارت دیگر هویت فرهنگی شامل احساسات، فرضیات، ارزش‌ها، واقعیت‌ها، هنجارها و تئوری‌هایی است که با آن مردم تجربه‌اشان را شکل می‌دهند (اورپوردان، ۲۰۰۱: ۶۹ و ۷۰). و با آن به جهان می‌نگرند و دیگران نیز از همان چشم‌انداز به این اجتماع می‌نگرند و معناسازی و تصویرسازی خود از این اجتماع را از طریق همین مختصات فرهنگی انجام می‌دهند و جغرافیای تفاوت و تشابه بین خود و دیگران را ترسیم می‌کنند.

برای رسیدن به این اهداف، موضوع فردیت و بی‌همتایی نهفته در هویت فردی (اسمیت، ۱۹۹۹: ۵۹) در سطح ملت و در قبال ملت‌های دیگر مد نظر قرار می‌گیرد. در واقع، «من» در این بحث، وسعتی به گستره ملت می‌یابد و مختصات و ویژگی‌های فرهنگی «من ایرانی» در برابر «دگر اروپایی» از منظر سفرنامه‌نویسان اروپایی، بررسی می‌شود. به عبارت دیگر، با الهام از دیدگاه اندرسون مبنی بر تعریف ملت به عنوان «جامعه تصویری»^۱ (پرستون، ۱۹۹۷: ۱۰)، تصور و برداشت دیگران از هویت ملت ایران در این نوشتار مورد توجه قرار می‌گیرد. با این مقدمه، قسمت بعدی مقاله به ایران‌فهمی و تصویرسازی سفرنامه‌نویسان عهد صفوی و قاجاری از جهان و هویت ایرانی با تأکید بر مؤلفه‌های فرهنگی ایرانیان می‌پردازد.

1- Imagined community

بازنمایی هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌ها*

بدون امعان نظر به ارزیابی محتوایی و روشی سفرنامه‌ها به عنوان یکی از مآخذ پژوهش تاریخی، این نکته حائز اهمیت است که از منظر توصیفی، سفرنامه‌نویسان بر حسب میزان ژرفانگری، وسعت دانش، زمینه علمی، اندازه تعصب و آزاداندیشی، مدت حضور در ایران، گستره جغرافیایی سفر، تجارب طول سفر و... به برداشتی از هویت و فرهنگ ایرانی نائل آمده و در سفرنامه‌های خود آن را بازتاب داده‌اند. طبیعی است که تنوع سفرنامه‌نویسان و اماکن مورد بازدید و گوناگونی شخصیت، معرفت، رفتار، افکار و باورهای مردمانی که مورد دیدار و مصاحبت آنان قرار گرفته‌اند، موجب شده باشد که تصاویر متعدد و احیاناً ناهمساز و باورداشت‌های متضاد از مختصات فرهنگی ایرانیان ترسیم شود.

آنچه در پی می‌آید، فهم برداشت‌ها و بازنمایی تصویرهایی است که سفرنامه‌نویسان دوره یادشده از ممیزه‌های فرهنگی ایرانیان بازتاب داده و بدینوسیله لایه‌های شناخت اروپائیان از ایرانیان را بر هم نهادند. در احصای مختصات فرهنگی، می‌توان صفات و شناسه‌های فرهنگی ایرانیان از نگاه سفرنامه‌نویسان را در دو دسته مثبت و منفی تقسیم‌بندی نمود. در این قسمت، ضمن روگشایی از نمای جهان فرهنگی ایرانی در برداشت سفرنامه‌نویسان، به نقل چند نمونه از دیدگاه آنان اکتفا می‌شود.

الف) ویژگی‌های مثبت

منظور از تصویرسازی مثبت، آن دسته از شناسه‌ها و صفات مثبت، پسندیده و قابل قبول ایرانیان است که سفرنامه‌نویسان در آثار خود احصا و در معرفی ایران و جهان ایرانی بدان اشاره نموده و بنیاد شناخت خوانندگان خود از ایران را بر آن پایه بنا نهادند. مهمترین ممیزه‌های مثبت فرهنگی ایرانیان که در سفرنامه‌های مورد مطالعه منعکس شده، بدون لحاظ تقدم رتبی به شرح زیر است:

الف-۱- تساهل و مدارای دینی

یکی از صفات برجسته فرهنگی ایرانیان که در تعداد زیادی از سفرنامه‌ها مورد اشاره واقع شده است، اعتقاد و التزام ایرانیان به تساهل دینی و مذهبی هم در قبال بیگانگان مقیم در ایران شامل تجار، سفرا و سیاحان و هم در برابر ایرانیان مسیحی، یهودی، زردشتی و کلاً اقلیت‌هاست که دین و مذهبی متفاوت از مذهب غالب و حاکم

* توضیح کوتاه هر سفرنامه در بخش ضمیمه آمده است.

یعنی شیعه دوازده امامی داشتند. چنین ویژگی‌ای نشان می‌دهد که مسأله همزیستی مسالمت‌آمیز دینی و مذهبی، در حالی که اروپای متجدد به تازگی عصر تفتیش عقاید را سپری نموده و یا هنوز آثار و پیامدهای منفی آن بر اروپا سایه افکن بود، تا چه میزان برای سیاحان حائز توجه بوده و همچنین نشان از ظرفیت‌های ذاتی دین اسلام، مذهب تشیع و روح متساهل ایرانی دارد که در بستر تحولات زمانه آن را به دفعات آزموده‌بود. شاردن با اشاره به نکته فوق چنین متذکر می‌شود:

پروتستان‌های اروپایی مقیم ایران نزد خود در کمال آزادی و به راه و شیوه خویش به درگاه خداوند بندگی و نیایش می‌کنند و در سراسر آسیا و در تمام مذاهب عمده اصلی به ویژه دین محمدی این روش خردمندانه و این عدالت و شفقت وجود دارد که هیچ کس را مجبور نمی‌کنند به معابد و مساجد برود و به هر کس اجازه می‌دهند که بر حسب وجدان خود قدم بردارد... و این چیزی بود که در فرانسه بسیار مسیحی دیده نمی‌شد (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

روشنشوار یکی دیگر از سیاحان، درباره تساهل دینی در ایران می‌گوید: «بردباری ایرانیان در امر دین و تاب آوردن عقاید دیگران در آنها چنان زیاد است که در ایران عیسوی‌ها، یهودی‌ها و گبرها افکار و عقاید خلاف اسلام آموزش می‌دهند، بی‌آنکه کسی در اندیشه آزار آنها برآید یا دولت موی دماغشان شود» (۱۳۷۸: ۳۰۶).

ادوارد براون نیز از مشاهداتش درباره مدارا با زردشتیان چنین روایت می‌کند: «عمادالدوله حاکم یزد با اینکه یک مسلمان متعصب می‌باشد، از روزی که حکمران یزد شده با زردشتی‌ها به خوبی رفتار کرده به طوری که نه فقط کسی زردشتی‌ها را آزار نمی‌کند بلکه زردشتیان نیز حکمران یزد را بهترین دوست و حامی خود می‌دانند» (۱۳۷۵: ۴۴۴ و ۴۴۵).

کمپفر نیز از نیک‌رفتاری با عیسویان در دوره شاه عباس صفوی سخن می‌گوید: «در دوره شاه عباس دوم به هیچ روی بدرفتاری با مسیحیان میسر نبود (۱۳۶۰: ۳۹).

گروته، ویشارد و اولتاریوس نیز با عبارات مشابهی به وجود تساهل دینی و انعطاف‌پذیری و اغماض ذاتی مذهب شیعه در مقایسه با سایر ادیان و مذاهب مشرق زمین اشاره می‌کنند (گروته، ۱۳۶۹: ۱۴۳، ویشارد، همان: ۱۷۷ و اولتاریوس، ۱۳۸۰: ۹۵، شیل، همان: ۱۵۲). بدین ترتیب تساهل، انعطاف‌پذیری و آزادی دینی در ایران آن زمان، به مثابه شناسه برجسته و عام ایرانیان از سوی سفرنامه‌نویسان به تصویر کشیده شده است.

الف-۲- دین‌مداری

از جمله ویژگی‌های فرهنگ و هویت ایرانی که مورد اجماع سفرنامه‌نویسان دوره مورد نظر بوده، دینداری و خدا‌باوری ایرانیان است که در تمام ابعاد و زوایای زندگی آنها و در امور جزئی و مهم و شرایط عادی و بحرانی نمایان بود. دین‌باوری ایرانیان، مظاهری داشت که از اوراد مذهبی روزانه تا شرکت در مراسم و آئین‌های دینی و مذهبی مانند تاسوعا و عاشورا، زیارت قبور اولیای دین و مذهب، بزرگداشت اعیاد دینی، تکریم بزرگان دین مثل ائمه اطهار(ع) و پیامبر اسلام(ص) را شامل می‌شده است. همه این باورها و رفتارها به مثابه نموده‌های دینداری، مورد مشاهده، تأیید و تقریر سفرنامه‌نویسان قرار گرفته است (سرن، ۱۳۶۳: ۶، چریکف، ۱۳۵۸: ۱۰، لایارد، ۱۳۸۲: ۴۹، تاورنیه، ۱۳۸۲: ۸۶، وامبری، ۱۳۸۱: ۷۳، بل، ۱۳۶۳: ۴۱، شیل، همان: ۱۵۳، براون، همان: ۲۰۵، کمپفر، همان: ۱۳۲، ویشارد، همان: ۱۶۱-۱۶۵، و...) ذیلاً به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

وامبری در خصوص مشارکت مردم در مراسم عزاداری امام حسین(ع)، چنین نگاه‌اشته است:

«در طول راهی که به کاروانسرا ختم می‌شد پرچم‌های سیاه بزرگ و بسیاری را بر بالای چوب مشاهده کردم که نشان می‌داد شیعیان برای برپایی تعزیه و عزاداری امام حسین آماده می‌شوند. یاد مصیبت شهادت امام حسین در ایران توسط عزاداران بشمار با نوحه‌سرایی و شبیه‌سازی موسوم به تعزیه زنده نگاه داشته می‌شود» (همان: ۷۳).

ادوارد براون ارزیابی خود از دین‌مداری ایرانیان را به شرح زیر آورده است: «ایرانی‌ها مردمی مسلمان هستند و عقیده آنها به اسلام واقعی و حقیقی است. نباید تصور کرد که چون ایرانیان در گذشته زردشتی بوده‌اند لذا امروز عقیده آنها باطنی نیست (براون، همان: ۲۰۵) کمپفر نیز از شدت علاقه و ارادت ایرانیان به ائمه (ع) نوشت: حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای بقاع متبرکه حیرت‌آور است به خصوص آن بناهایی که جسم اعقاب دوازده امام را در آنها دفن کرده‌اند و در نتیجه امام‌زاده می‌شوند مورد توجه خاص قرار دارند (کمپفر، همان: ۱۳۲).

الف-۳- خونگرمی و میهمان‌دوستی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که برآمده از روح متساهل، دین‌مدار و خدا‌باور ایرانی است و از نظر سفرنامه‌نویسان این دوره، مورد توجه قرار گرفته، میهمان‌نوازی، نوع دوستی، خوش‌روئی و خونگرمی ایرانیان است که همگی بدان اذعان داشته‌اند.

اگرچه هر یک از سفرنامه‌نویسان از بخش‌های محدودی دیدن نمودند، ولی برآیند ارزیابی آنها حاکی است که این ویژگی، مختص مناطق خاصی از ایران نبوده بلکه صفت عموم ایرانیان است.

شاردن از همان آغاز این خصلت را در بین ایرانیان برجسته دیده و یادآور شده است:

آنچه بیش از هر چیز در میان عادات و آداب ایرانیان ستایش را شایسته است، انسان‌دوستی و مردمی بودن آنان در حق بیگانگان است: پذیرایی و اقبالی که از بیگانگان می‌کنند و حمایتی که درباره آنان دارند، مهمان‌نوازی آنان نسبت به همه مردم، بردباری و وسعت نظر آنان در قبال مذهبی که خود ناحق و کاذبش می‌شمارند و حتی منفورش می‌دارند همه درخور مدح است (شیبانی، همان: ۷۴).

پولاک در این مورد نوشت: ایرانی دوست دارد میهمانی بدهد. فرودست‌ترین نوکران نیز حاضر است تمام حقوق ماهیانه‌اش را صرف پذیرایی از دوستان کند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۰) براون نیز به طور مشابهی در وصف میهمان‌نوازی ایرانیان نوشت: میزبان فوق‌العاده علاقمند است که به میهمانان او خوش بگذرد و تمام وسایل راحتی را برای آنها فراهم می‌کند (براون، همان: ۱۸۸) و سرانجام اولتاریوس در همین رابطه نوشت: ایرانی‌ها ذاتاً افرادی متواضع و فروتن هستند و نسبت به دیگران بی‌اعتنائی نشان نمی‌دهند و با خوش خوئی و مهربانی با یکدیگر به ویژه بیگانگان روبرو می‌شوند. هنگام گفتگو کلمات مؤدبانه و متواضعانه‌ای بکار می‌برند (اولتاریوس، همان: ۲۸۹) علاوه بر موارد یاد شده، چنین داوری در مورد این خصلت ایرانیان از سوی سفرنامه‌نویسان دیگر مانند (شیل، همان: ۲۴-۲۵، بل، همان: ۸۶، کرویس، همان: ۴۷، گروته، همان: ۶۲-۶۳، دمورگان، ۱۳۳۵: ۱۰۴، کولیوررایس، ۱۳۶۶: ۴۴-۳۶، ویشارد، ۱۳۶۳: ۸۷، لایارد، همان: ۵۶) نیز گزارش شده است.

الف-۴- علم و عالم دوستی

روح ایرانی چه قبل از ورود اسلام به ایران و چه پس از ظهور اسلام، گرایش جدی به علم‌اندوزی و دانش‌پژوهی داشته و پرورش دانشمندان بزرگ در رشته‌های گوناگون علمی مثل طب، ریاضی، شیمی، فلسفه، نجوم، علوم دینی مثل فقه، تفسیر، ادبیات عرب و انجام کارهای ارزنده که بدون پایه‌های قوی علمی غیرممکن می‌نمود، گواه صادق آن است. این روح جستجوگر دانش و تکریم دانشمندان و اساتید، مورد تأیید سیاحانی که در عصر صفوی و قاجاری از ایران بازدید کرده‌اند، قرار گرفته است. هر چند شیوه آموزش و فراگیری علم در مقایسه با اروپا مورد نقد جدی آنها نیز واقع شده؛ اما

کاستی‌های محتوایی و روشی نظام تعلیم و تعلم موجب نگردید که روح دانش پژوه ایرانی انکار شود.

تاورنیه در این مورد می‌نویسد:

ایرانیان برای امر تدریس و شخص مدرس احترام بسیار قائلند و همین باعث می‌شود که برای گردآوری محصل یا طلبه مال بسیار بذل کنند. با پشتکاری که ایرانیان در تحصیل علم دارند و با قناعت و استعداد و ظرافت طبع و علاقه ذاتی ایشان به همه علوم، اگر روش تعلیم و تعلم ما را داشتند و در آن واحد فقط به یک علم می‌پرداختند و در آن کامل می‌شدند با دسترسی آسان به کتاب‌ها چنان که در اروپای ما مرسوم است، هیچ شک نیست که دانشمندان برجسته‌ای می‌شدند (ص ۲۶۱).

اولثاریوس، ارزش سوادآموزی و کتاب نزد ایرانیان و ارج‌گذاری مقام عالمان را چنین روایت می‌کند: «ایرانیان به کتاب اهمیت زیادی می‌دهند... کمتر ایرانی‌ای دیده می‌شود که خواندن و نوشتن نداند بدون در نظر گرفتن اینکه در کدام قشر اجتماعی قرار دارد، زیرا ایرانی‌ها فرزندان خود را حتی زودتر از معمول به مدرسه می‌فرستند. مساجد آنان که محل عبادت است مدرسه نیز هست... در ایران به دانشمندان ارج می‌نهند» (صص ۲۸۰-۳۰۴).

دلواله در نگاهی مقایسه‌ای بین ایرانیان و سایر مشرقیان و اروپائیان می‌نویسد: «اصولاً ایرانیان نسبت به سایر مردم مشرق زمین تمایل زیادتری به مطالعه دارند و مردمانی آگاه و عالمند معهداً فکر می‌کنم به هیچ وجه به پای دانشمندان اروپایی نمی‌رسند» (دلواله، ۱۳۸۰: ۴۹۵) کروییس به نقل از شاردن، روح علم‌آموزی و تکریم عالمان را سلیقه مسلط در ایران معرفی کرده و اذعان می‌دارد: «ذوق و سلیقه حاکم بر ایرانیان بزرگداشت و جستجوی علم است. ایرانیان در سراسر عمر همت خود را وقف این کار می‌کنند بی‌آنکه ازدواج، تعداد فرزندان، اهمیت مشاغل و مناصب یا حتی تهیدستی آنان را از این راه باز دارد» (ص ۸۸).

الف-۵- شعر دوستی و شاعرپروری

از جمله صفاتی که به عنوان شناسه روح ایرانی، مورد امعان نظر سفرنامه‌نویسان قرار گرفته، طبع بلند شعری با مضامین عالی انسانی، اخلاقی، داستانی، عاطفی، حماسی و تکریم شاعران بزرگ در فراخنای ایران زمین است که آثار شگرفی در زندگی روزانه ایرانیان از خود بر جای گذاشته‌اند. گستره نفوذ شعر و شاعران در ساحت زندگی ایرانی، به حدی بود که اندک توفقی در بین ایرانیان و درنگی کوتاه در محفل شبانه

آنان، هر سیاحی را به عمق تأثیر آن واقف می‌ساخت. از این‌رو، بسیاری از آنان به روح شعری ایرانیان و مکانت بلند شعرا در بین آنان اشاره کرده‌اند.

لایارد که خود از نزدیک شاهد اثربخشی شعرخوانی حماسی بر روح و جان ایرانیان بختیاری بوده، چنین می‌نویسد: «بارها در قرارگاه محمدتقی‌خان شاهد و ناظر مراسم شعرخوانی بودم و متوجه شدم که خواندن اشعار و سرودهای رزمی چه تأثیر عمیقی بر روی مردم کوه‌نشین بختیاری بجای می‌گذارد و آنان در چنین مواقعی حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند و با دشمن مهاجم در هر جا و هر موقع به جنگ و ستیز بپردازند» (ص ۱۶۹).

تاورنیه به‌رغم ناتوانی در دریافت مضامین بلند عرفانی نهفته در شعر سعدی و حافظ و بدون توجه به کنایه‌ها، استعاره‌ها، تشبیهات و سایر آرایه‌های ادبی به کار رفته در آثار این خدایان شعر و ادب فارسی و توجه صرف به تشابه ظاهری و لفظی واژه‌هایی مانند می، شراب و مانند آن، به دلستگی عمیق ایرانیان به شعرهای سعدی و حافظ اشاره کرده و می‌گوید: «ایرانیان علاقه شدیدی به شعر دارند و شعر ایشان مملو از مضامین زیبا و سرشار از تشبیهات جالب است» (ص ۲۶۲).

وامبری ضمن اشاره به جایگاه سعدی نزد ایرانیان و مسلمانان دیگر کشورها و اهمیتی که برای کتاب گلستان او قائلند، می‌نویسد: «سعدی نزد ایرانیان محترم است البته اکرام این شاعر بزرگ تنها محدود به ایران نمی‌شود بلکه در نزد هر یک از مسلمانان آسیایی نیز صاحب احترام است. گلستان او با تحسین و شیفتگی در دل کشور چین و نیز اقصی نقاط آفریقا خوانده می‌شود. هر جا که جوانان محمدی در مکتبی گردآیند به یقین گلستان اساس تعلیم آنها به شمار می‌رود» (ص ۱۲۳).

سایرین نیز با گفتاری مشابه مکانت والای حافظ، سعدی و فردوسی در میان ایرانیان را تصدیق نموده‌اند (دروویل، همان: ۵۲-۵۹، جکسن، ۱۳۵۲: ۲۷۲-۳۸۳، باین و هوسه، ۱۳۶۳: ۱۱۶، اولثاریوس، همان: ۳۰۲، پولاک، همان: ۱۸۹ و دلاواله، همان: ۱۱۹۶).

الف-۶- دلستگی به مؤلفه‌های هویت ایرانی

جهان ایرانی در طول تاریخ، در معرض امواج سهمگین و بنیان‌افکن هویتی قرار گرفته ولی به دلیل بهره‌مندی از ظرفیت بالای خود توانست با رویکردی پالایش‌گرانه، ضمن حفظ رئوس و پایه‌های هویتی خویش، از رهاوردهای مثبت هویت تازه وارد، بهره‌مند شده و با برخوردی انباشتی، آن را بر لایه‌های هویتی خویش افزون نماید؛ همانگونه که هویت ایرانی در برخورد با اسلام آن را نجاتبخش، معناساز و تعالی‌آفرین

یافت و همنشینی و سازگاری هوشمندانه‌ای بین مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی و اسلامی به عمل آورد و با آغوش باز به استقبال آن شتافت و سازه مرکب هویت ایرانی - اسلامی را به همگان معرفی کرد. همچنین، گاهی ظرفیت و هاضمه فرهنگ، تمدن و هویت ایرانی چنان بر هویت تازه‌وارد و مهاجم سنگینی کرد که چاره‌ای جز تسلیم در برابر غنای هویت و فرهنگ ایرانی نیافت. سرنوشت مهاجمان مغول در قبال هویت پرقدمت ایرانی از این نمونه است.

آغاز عصر صفوی، از این رو که ایران در برابر ترک‌های عثمانی، تاتارهای آسیای مرکزی و هویت و تمدن پرشتاب غرب، سامانه نوین هویتی را پایه‌گذاری نمود، طبیعتاً عصر جدیدی را نوید می‌داد؛ اما از نیمه این دوران، چشم‌انداز ضعف، ناستواری و نازایی فرهنگی نمایان گردید؛ به گونه‌ای که در دوره قاجاریه رکود فرهنگی، ناتوانی سیاسی، اقتصادی و نظامی به واقعیتی انکارناپذیر مبدل گردید. در نتیجه بار دیگر آگاهان تاریخ ایران در برابر این پرسش جدی قرار گرفتند که این بار هویت ایرانی در مواجهه با تلاطم‌ها و مخاطرات هویتی چندجانبه به چه سرنوشتی دچار خواهد شد؟ و جهان ایرانی چگونه تعلق خود را به هویتش حفظ خواهد نمود؟

سیاحان از جمله افرادی بودند که هم با نگاهی به گذشته فراز و فرود هویت ایرانی و هم با توجه به شرایط موجود، سعی کردند دریافت خود را از موضوع میزان تعهد و دلبستگی ایرانیان به مؤلفه‌های هویت ایرانی عرضه نمایند. بدیهی است که میزان توجه و اهتمام ایرانیان به بزرگداشت آئین‌ها، اسطوره‌ها، مشاهیر، نمادهای ملی، آگاهی از سرگذشت و تاریخ ملی، کاربست زبان رسمی ملی، احساس استقلال، ایستادگی برمییزه‌ها و آموزه‌های فرهنگ ملی، دفاع از سرزمین و تسلیم‌ناپذیری در برابر هجوم بیگانه و غیره، از مهمترین شاخص‌های دلبستگی به هویت ایرانی به شمار می‌روند. بنابراین در زیر به چند نمونه از تعلق ایرانیان به هویت خود اشاره می‌کنیم.

چریکف در باب اهتمام ایرانیان به بزرگداشت عید باستانی نوروز می‌نویسد: «عید نوروز برای مردم عید بزرگ و محترم و معززی بوده است» (همان: ۲۰). شیل با بیانی مشابه می‌گوید: «با اینکه در این دوران از شکوه و عظمت جشن‌های نوروزی کاسته شده... ولی بسیار بعید بنظر می‌رسد که این جشن ملی باستانی در ایران ملغی شود» (همان: ۹۵). ویشارد عید نوروز را تنها جشن معتبر و مسلّم در ایران و بزرگترین حادثه در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معرفی کرده است. به بیان وی ایرانیان مراسم و جشن آن را با شکوه هر چه تمام‌تر انجام می‌دهند... در ایام عید نوروز حتی

مستمندان نیز رنج‌های خود را برای مدت کوتاهی فراموش می‌کنند (همان: ۲۲۲-۲۲۴). قابل ذکر است که دیگر سفرنامه‌نویسان نیز به طور مشابه متذکر این موضوع گردیده‌اند (گویینو، همان: ۶، کمپفر، همان: ۱۸۳، اولناریوس، همان: ۷۶). نکته حائز توجه این است که بزرگداشت عید نوروز هیچگاه با تکریم اعیاد دینی و مذهبی مانند فطر، قربان و غدیر تقابل نیافت بلکه هر یک به عنوان جزئی از تاریخ و شناسنامه ملی ایرانیان مورد توجه واقع شد.

زبان ملی و میزان کاربست و تعلق به آن نیز یکی دیگر از شاخص‌های دلبستگی به عناصر هویت ایرانی است. در مقطع زمانی مورد بحث، اگرچه از یک زاویه، دوران آغازین تکوین دولت ملی به مفهوم نوین آن بوده و هنوز اتخاذ سیاست‌های زبانی به جد در دستور کار قرار نداشت، اما مشهودات سفرنامه‌نویسان حکایت از پوشش گسترده زبان فارسی در جغرافیای ایران و حتی فراتر از ایران تا هندوستان و بخش‌هایی از چین دارد.

دلایله درباره کاربست زبان ملی می‌نویسد: «زبان فارسی به عنوان زبان اصلی کشور چنان مورد احترام است و چنان تعصبی نسبت به آن اعمال می‌شود که نه تنها در کلیه نوشتجات و کتاب‌های جالب به خصوص دیوان‌های شعر بلکه برای تمام قراردادهای نوشتجات رسمی و فرامین و احکام ارسالی شاه و بالاخره تمام امور مهمه کشوری و دولتی از زبان فارسی استفاده می‌کنند» (همان: ۵۲۲). به گفته تاورنیه: «زبان رسمی دربار مغول کبیر و پادشاه کلکته و پادشاه پیشاور زبان فارسی است، در این سه دربار اگر با رجال و محترمین، کسی به زبان هندی حرف بزند به شأن و شرافتشان برمی‌خورد و آن را نسبت به خود بی‌احترامی فرض می‌نمایند و ابدأً به زبان هندی جواب نمی‌دهند، حتی اگر آن را به خوبی بدانند» (همان: ۵۹۷-۶۰۰)، گزاره‌های مشابهی از سوی کمپفر، دروویل و کرویس نیز روایت شده است (کمپفر، همان: ۱۶۷-۱۶۹، دروویل، همان: ۵۲-۵۹).

یکی دیگر از مؤلفه‌های هویت ملی، آگاهی ایرانیان از تاریخ خود و اشراف به فرازونشیب‌ها و تحولات تاریخی آن است. گویینو در این مورد می‌نویسد: «در ایران با هر کس و از هر طبقه برخورد نمائید مشاهده می‌نمائید که تاریخ کشور خود را می‌دانند... ایرانی ذاتاً و فطرتاً اطلاع از حوادث تاریخی را دوست می‌دارد. ملت ایران فقط خواهان سرگذشت‌های تاریخی کشور خود می‌باشد و مثلاً علاقه به تاریخ فرانسه یا آلمان ندارد» (همان: ۶۵).

روششوار با تکیه بر مطالعات تاریخی، به دلبستگی ایرانیان به هویت ملی خود

اذعان نموده: «با تکیه زدن بر تاریخ خواستم ثابت کنم که ایرانیان - که هم نژاد ما اروپائیانند - از زمان‌های بسیار دور تاکنون بر ریشه خود استوار مانده، نه بلاهایی که از درون بر سر آنها آمده، نه یورش‌ها و لشکرکشی‌های اقوام بیگانه، و نه هم‌آمیزی خون‌ها و نژادها این احساس آزادی و استقلال شخصی که ملت‌های آریایی را از نژادهای زرد و سیاه ممتاز می‌دارد از دست نداده‌اند» (همان: ۱۲۵).

پولاک نیز در ارزیابی مشابه مدعی شده است که ایرانیان با تفکیک حکومت و دولت و به‌رغم عدم دلبستگی به سلطنت و ضعف و رکود فزاینده صنعت و امور مملکت؛ در تعهد و دلبستگی به بنیادهای کشور و تداوم حس استقلال‌طلبی، هیچ‌گونه سستی و فتوری ندارند. وی چنین می‌نویسد:

در هیچ کجا اثری از محبت و دلبستگی به شاه و تاج و تخت دیده نمی‌شود. صنعت در حال کساد است زیرا با پیشرفت‌های اروپا نمی‌تواند رقابت کند. از این همه می‌توان استنتاج کرد که به مرور زمان این مملکت طعمه اروپائیان خواهد شد... اما سؤالی که از طرف دیگر مطرح است این است که آیا این سرزمین‌های مفتوح را چگونه می‌توان به مدتی دراز حفظ کرد. در مملکتی متمدن و با فرهنگ قدیم نمی‌توان نظم و اساسی به دلخواه برقرار کرد. فاتح با ملت مقهور چه رفتاری ملایم داشته باشد و چه سخت‌گیری کند این مردم خاطره استقلال را از دست نخواهند داد و خطر از کف دادن ملیت نیروی تازه‌ای برای مقاومت در ملت بیدار خواهد ساخت (همان: ۲۹۹).

الف-۷- مرجعیت روحانیت در بین مردم

از جمله مختصات هر ملتی این است که شخصیت‌ها و نهادهای مرجعی دارند که نظام باور و الگوی رفتار آنها را شکل داده و به‌ویژه در مواقع خطر و بحرانی، راهبری فکری و عملی جامعه را عهده‌دار می‌شوند. در نظام‌های پیشامدرن، رهبران طوایف و قبایل، چنین نقشی را بر عهده داشتند؛ اما در جوامع مدرن، گروه‌های مرجع نوینی تکوین و گسترش می‌یابند. در جامعه ایران نیز بنا به ماهیت دینی‌اش، چه در دوران پیش از اسلام که مغ‌ها و موبدان از عمده‌ترین گروه‌های مرجع به شمار می‌رفتند و چه پس از اسلام، روحانیون و عالمان دینی در ادوار مختلف در جایگاه گروه‌های مرجع قرار داشتند. این موقعیت در دوره صفویه که با اتکا بر عنصر مذهب، فرایند هویت‌یابی نوینی را در ایران آن زمان رقم زده بود، تحکیم و مضاعف شد. بنا به موقعیت محوری این نهاد در جامعه بود که نهاد سلطنت نیز ناگزیر به تعامل مثبت با آنها گردید و نقش آنها را به منزله گروه مرجع تصدیق کرد. احترام مردم نسبت به آنان، تبعیت افکار

عمومی از آنان، تحدید استبداد، جلوگیری از اعمال ظلم و اجحاف مأموران و اعمال دولت نسبت به رعایا، انجام امور آموزشی و قضائی جامعه و واکنش مردم نسبت به بی‌احترامی یا توهین حکومت نسبت به آنها، همگی از جمله نشانگرهای مرجعیت روحانیون به شمار می‌روند. چنین جایگاهی نمی‌توانست از اذهان کنجکاو سیاحان تحصیل کرده مکتوم بماند. در نتیجه، یکی از برجسته‌ترین موضوعاتی که تقریباً به اجماع مورد توجه سفرنامه‌نویسان قرار گرفت، مرجعیت همه‌گیر روحانیون در جامعه بود.

گروهی ضمن اذعان به مرجعیت روحانیت به موازات نهاد سلطنت، یکی از عوامل مهم پیروزی نهضت مشروطه را حضور روحانیت در متن این حرکت اجتماعی می‌داند. وی چنین می‌نویسد: «در ایران این روحانیت است که افکار عمومی را می‌سازد و امور عبادی، آموزشی و قضائی را در دست دارد... همیشه نیروی عظیمی در دست روحانیت شیعه متمرکز بوده است... یکی از علل عمده پیروزی انقلاب مشروطیت این بود که بخش عظیمی از روحانیت از مردم جانبداری کرد» (همان: ۲۳۰).

وی در فرازی دیگر، بر نقش مذهب شیعه در تشکیل دولت ملی و تحکیم همبستگی ملی ایران تأکید می‌کند:

همین مذهب شیعه بود که چند قرن پیش موجبات شکل‌گیری و پدید آمدن دولتی ملی را فراهم کرد و نظر به عدم مخالفتش با منطق و فلسفه در پیدایش افکار روشنگرایانه معاصر و مشروطیت نیز نقش بسزائی داشت. مذهب تشیع یگانه نهادی است که می‌تواند اقوام و نژادهای گوناگون ساکن فلات ایران را چون فارس‌ها، ترک‌ها، لرها، کردها، تاتارها و بلوچ‌ها مرتبط کند. عزاداری‌های ائمه موجب تقویت این حس همبستگی ملی می‌گردد (همان: ۲۳۲).

پولاک با اشاره به پایگاه روحانیون در میان طبقات فرودست جامعه، برای آنان نقش بازدارندگی از ظلم و ستم دولتیان و کارکرد حمایت‌گرانه برای محرومین قائل است. وی بر این باور است که: «ملاها بین محرومین و فرودستان طرفداران بسیاری دارند اما دولتیان از ملاها می‌ترسند زیرا می‌توانند قیام و بلوا بر پا کنند. به هر حال این را هم نمی‌توان منکر شد که ترس از آنها وسیله‌ای است که استبداد و ظلم زورگویان را تا اندازه‌ای محدود و تعدیل می‌کند» (همان: ۲۲۵).

گوینو نیز با عباراتی مشابه بر نقش محدودکنندگی قدرت دولت از سوی روحانیت صحنه می‌گذارد و می‌گوید:

اگر بگوئیم که ایران دارای حکومت استبدادی است مشاهده می‌کنیم برخلاف دولی که دارای دیکتاتور بوده و هستند شاه ایران نمی‌تواند آزادانه به مال و جان و

ناموس مردم تعدی کند و حکام ولایات هم با تمام خودسری که دارند باز نمی‌توانند آزادانه به مال و جان مردم تعدی نمایند زیرا نفوذ علمای روحانی و تجار و کسبه همواره عملیات شاه و حکام را تعدیل می‌کند و به عبارت دیگر همان وظیفه را که پارلمان در کشورهای مشروطه انجام می‌دهد همان وظیفه را نیز علمای روحانی و بازرگانان و اصناف در ایران انجام می‌دهند (همان: ۴۳).

علاوه بر موارد مذکور، سفرنامه‌نویسان زیر نیز به جایگاه روحانیت به عنوان مهمترین گروه مرجع اشاره نموده‌اند (کرویس، همان: ۹۸، سرنا، همان: ۱۹۳، فیگوئروا، همان: ۳۰۷، لایارد، همان: ۳۰۶، وامبری، همان: ۱۰۴، شیل، همان: ۱۱۷ و کمپفر، همان: ۱۲۱-۱۲۴، رشنوار، همان: ۹۷-۹۹).

الف-۸- فرهنگ عفاف در ایران

یکی از ویژگی‌هایی که توجه سفرنامه‌نویسان را در مدت بازدید از ایران به خود جلب نمود، عفاف، نجابت و حجاب زنان ایرانی بود. اگرچه برخی از سفرنامه‌نویسان با اعتقاد به برتری رفتار زنان غربی، بر این باور اصرار داشتند که حجاب مانع ترقی و پیشرفت زنان و به طور کلی جامعه ایران بوده و هست، اما واقعیت حجاب و عفاف به عنوان مشخصه زن ایرانی، در آثار آنان به صراحت انعکاس یافته است. به عنوان نمونه، دلاواله می‌نویسد: «زنان مشرق زمین عادت به چادر دارند و هرگز روی خود را نمی‌کشایند» (همان: ۵۳۸) تاورنیه با عباراتی مشابه که حکایت از غیرتمندی مرد ایرانی دارد، می‌نویسد: «ایرانیان اگر بخواهند به خوبی می‌توانند شیشه‌های بلورین شفاف بسازند اما آنها را به گونه‌ای می‌سازند که زنان در اندرون خانه از پشت آنها دیده نشوند... این ننگ و بدنامی بزرگی برای زن است که چهره بی‌حجابش را کسی ببیند» (همان: ۳۷-۳۸).

اولتاریوس نیز حجاب زنان در ایران را اینگونه روایت کرده است: «زنان هنگام عبور از گذرگاه‌های عمومی نمی‌گذارند صورتشان دیده شود و از سر تا قوزک پا را بوسیله چادر می‌پوشانند» (همان: ۲۸۷). مشاهدات دیگر سیاحان نیز گواه مدعای یادشده است (بل، همان: ۱۹، پولاک، همان: ۱۵۶، شرلی، همان: ۶۵، دروویل، همان: ۵۲-۵۹).

ب) ویژگی‌های منفی

برداشت‌های منفی و تصویرسازی‌های نامطلوب از شناسه‌های فرهنگی ایرانیان و انتقال و انعکاس آن به اروپائیان، بخشی دیگر از محتوای سفرنامه‌هایی است که در این دوره به رشته تحریر درآمده‌اند. همانگونه که پیش از این بیان شد، ذکر این صفات به

منزله تأیید وجود و تداوم آن در ذهن و ضمیر و باور و رفتار ایرانیان نیست؛ بلکه فقط مبین نحوه دریافت فرهنگ و هویت ایرانی از سوی سیاحان آن دوره است. با این ملاحظه، عمده‌ترین مؤلفه‌های منفی فرهنگ و هویت ایرانی به شرح زیر احصا شده است:

ب-۱- خرافه‌گرایی و تقدیرباوری

بسیاری از سفرنامه‌نویسان با استناد به رواج طالع‌بینی، جادوگری و فال‌گیری، اعتماد زایدالوصف مردم به منجمان برای شناخت زمان خوش‌یمن یا نامیمون انجام کارها، اعتقاد به شانس و تصادف، مراجعه برای استخاره به منظور انجام کارهای مهم، انجام اعمال غیرعلمی در مواقع وقوع خسوف و کسوف و برخی رفتارهای دیگر که از منظر اروپائیان فاقد پایه‌های علمی شمرده می‌شدند، یا اظهار برخی عبارات و جملات در گفته‌های مردمان عادی، بدین نتیجه رسیده‌اند که خرافه‌گرایی و تقدیرباوری صفت برجسته و ریشه‌دار در جهان ایرانی است.

سرنا چنین اشاره می‌نماید: «ایرانیان که سخت جبری مذهب‌اند بندرت از سرنوشت خویش مضطرب می‌شوند» (همان: ۹۰). پولاک نیز یادآور شده است: «هر اتفاقی بیفتد وی همه چیز را با خونسردی برگزار می‌کند زیرا خدا بزرگ است و کسی به کنه مشیت او پی نمی‌برد» (همان: ۱۳۷). شیل با توجه به رواج طالع‌بینی، آن را نشانه خرافه‌گرایی ایرانیان دانسته است. وی می‌نویسد: «بسیاری از مردم ایران به صورت مضحکی به طالع‌بینی اعتقاد دارند و کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که برای انجام کارهای مهم بدون توجه به ساعت سعد اقدام کند و یا از فال‌گیری برای تعیین روش‌های آتی خود استفاده نبرد» (همان: ۵۹). سرانجام می‌توان به ارزیابی کرویس اشاره کرد که می‌گوید: «ساکنان قدیم ایران مردمی تنومند، پرکار و کارکشته و جدی بودند اما ایرانیان امروز بی‌کاره، هوس‌پرور و دنبال دلال‌بازی و بخت و تقدیر هستند» (همان: ۲۲۲). مضاف بر این نمونه‌ها، این صفت ایرانیان از طرف دیگر سفرنامه‌نویسان نیز گزارش شده است (فیگوئروا، همان: ۲۵۵، دلاواله، همان: ۱۱۱۷، شرلی، همان: ۶۶ و کمپفر، همان: ۷۰).

ب-۲- تجمل‌گرایی

تجمل‌گرایی، ولخرجی و تعیش که مأخذ آن، اغلب رفتار درباریان، شاهزادگان، خوانین و سلاطین محلی بوده، از دید سفرنامه‌نویسان، به عنوان عنصر عام فرهنگ ایرانی مد نظر قرار گرفته است. غافل از آنکه اکثریت مردم در تنگنای فقر و فاقه روزگار سپری می‌نمودند و از ابتدایی‌ترین امکانات برای گذران زندگی محروم بودند. با این همه، برخی از سیاحان با تعمیم نابجا، به این شناسه ایرانیان اشاره نموده‌اند.

چنانکه یکی از آنان می‌نویسد: «در ایران تجمل و ولخرجی به حد افراط می‌رسد. بزرگان در ساز و برگ خود به تجمل می‌پردازند... و از داشتن عده کثیری خدمتکار بر خود می‌بالند» (تاورنیه، همان: ۲۸۷). یکی دیگر با مضمونی مشابه اذعان می‌نماید که «من در هیچ یک از نقاط جهان ملتی را ندیدم که از لحاظ کنار آمدن با مشکلات زندگی بقدر ایرانیان فیلسوف مشرب باشند و دشواری‌های جهان را به دیده حقارت بنگرند و اغلب زندگی خود را صرف تفریح و در صورت امکان صرف تعیش نماید» (گوینو، همان: ۶۱). دکتر ویشارد نیز با توجه به القاب و عبارات مطول در نگارش نامه‌های فارسی که از روح تشریفاتی ایرانی حکایت دارد، می‌نویسد: «نوشتن نامه‌های فارسی علاوه بر آنکه وقت زیاد می‌گیرد، شخص باید رعایت آداب و اصول و تشریفات را بداند و بر اسب فارسی بیش از حد معمول مسلط باشد» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۱۸۵-۱۹۱). کارلا سرنا نیز از ایران به عنوان کشور تشریفات عالی و مطمئن یاد می‌کند (همان: ۳۷۹).

ب-۳- پنهان‌کاری و دورویی

پنهان‌کاری و ظاهرسازی، از دیدگاه اکثر سفرنامه‌نویسان، از جمله خصائص عام فرهنگی و رفتار رایج ایرانیان شمرده شده است. به عنوان مثال کرویس، اگرچه بر وجود این صفت در بین درباریان تأکید دارد، اما با تعمیم آن به همه ایرانیان می‌نویسد: «تمام کارهایی که در این کشور انجام می‌گیرد خدعه و فریب متقابل است و در این دربارهای شرق همه چیز ژست و تظاهر و پر از زرنگی و ترفند است» (همان: ۱۹۴-۱۹۶). کمپفر با بزرگنمایی صفت ناپسند فریب‌کاری ایرانیان که حتی آن را در ساحتی جهانی مطرح می‌کند، می‌نویسد: «چیزی که نزد ایرانیان بیش از همه موجب ملامت و نفرت است تمایل به حسادت و عیبجوئی کردن است. آنها حسد و خرده‌گیری خود را در لفافی از چاپلوسی‌ها و چرب‌زبانی‌های متصنع و خوش ظاهر می‌پوشانند و از انظار مستور می‌دارند. زیرا اینها در هنر انکار و فریبکاری از هر قوم و ملت دیگری در روی زمین تردست‌تر و فریبکارترند» (همان: ۱۷۰).

علاوه بر نمونه‌های یاد شده سایر سفرنامه‌نویسان نیز به صراحت بدین موضوع اشاره نموده‌اند (سرنا، همان: ۱۱۲، وامبری، همان: ۸۲، تاورنیه، همان: ۲۸۶، اولتاریوس، همان: ۱۲۳۲. گوینو، همان: ۱۰، فیگوئروا، همان: ۳۰۱).

در این رابطه، توجه به این نکته لازم است که صفت یادشده با ویژگی دینمداری ایرانیان در تعارض است و سفرنامه‌نویسان نیز بدون ارائه تحلیلی واقع‌بینانه به تعمیم

این صفت به کل ایرانیان مبادرت نموده‌اند. در این خصوص دو دلیل می‌توان ذکر نمود. نخست اینکه اغلب قریب به اتفاق سفرنامه‌نویسان که از دربار و دستگاه دولت دیدن نموده و شاهد شیوع چنین صفتی در بین آنان بوده‌اند، صفت ناپسند اغلب دولتیان را به توده‌ها نیز تسری داده‌اند و دیگر اینکه برخی تزییقات، محدودیت‌ها و آسیب‌های احتمالی که به کرات از ناحیه دستگاه فاسد دولت علیه توده‌ها اعمال می‌شد، آنان را ناگزیر از تقیه و کتمان عقاید واقعی خود می‌نمود. و این رفتار برای سیاحان، صفت پنهان‌کاری و دورویی را تداعی می‌نمود.

ب-۴- فقدان شایسته‌سالاری

در نظام سیاسی موروثی و نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی وقت ایران که فاقد هرگونه نظام نهادینه و قانونی انتخاب، انتصاب، استخدام و گزینش کارگزاران دولت بود، طبیعی بود که تقدم روابط بر ضوابط، اثربخشی عنصر ثروت، پرداخت رشوه و هدایای گران‌قیمت به صاحب منصبان و روابط شخصی فرادستان با فرودستان نورچشمی، جایگزین عنصر ضابطه‌مندی، قانون‌مداری، برخورداری از قابلیت و توانایی‌های اکتسابی و تعهد و دانایی در گزینش افراد گردد. این خصیصه فراگیر از سوی قریب به اتفاق سفرنامه‌نویسان گزارش شده است. در زیر به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود.

سرنا می‌نویسد:

در ایران همه کس نمی‌تواند به مقام فرمانداری برسد بلکه کسانی بدین مقام می‌رسند که توانائی پرداخت مبلغی قابل توجه به مقامات بالاتر را داشته باشند (همان: ۳۱۱ و ۳۱۲).
روششوار با عباراتی مشابه چنین می‌گوید:

به کارگرفتن افراد و دادن مقام و منصب به عنایت شخصی بستگی دارد، پس اگر مخدوم را از خادم خوش آید به شایستگی و کاردانی نیاز نیست. چنین سامانی ایران را از روی کار آمدن یک طبقه مأمورین با نفوذ حکومت برکنار داشته اما به گرداب ترسناک‌تری در افکنده است که پارتی‌بازی و نورچشمی پروری است. چنین گماشتگانی نیاز به اقبال مردم و پشتیبانی آنها یا به کرسی نشاندن یک عقیده و فکر سیاسی در وجود خود ندارند (همان: ۱۱۰-۱۱۳).

گوینو بر نقش ثروت و عنایت بی‌ضابطه پادشاه در اعطای مناصب به افراد، اینگونه داوری می‌نماید: «در ایران پست‌های حکومتی با تقدیم رشوه و به عبارت ساده‌تر به وسیله خریدن بدست می‌آید، (گوینو، همان: ۵۲) و به زعم کمپفر، «هر کس هدایای بیشتری بدهد و استادی خود را در رشوه دادن بهتر ثابت کند مشاغل مهم دولتی را اشغال می‌کند» (همان: ۳۵).

ب-۵- عاقبت‌طلبی و مسامحه‌کاری

سهل‌انگاری امور، راحت‌طلبی، فقدان نشاط و کم‌تحرکی که از یک سو، خود معلول عوامل عدیده و از سوی دیگر باعث پیامدهای منفی متعدد در حیات ایران است، از جمله خصائصی است که برخی از سفرنامه‌نویسان به عنوان ویژگی‌های بارز ایرانیان برشمرده‌اند. سرنا می‌نویسد: «ایرانیان کارهای سرگرمی مثل شکار و تفریح را بر فعالیت‌های جدی، زیربنایی و اساسی سیاسی و دولتمداری مقدم می‌شمارند» (همان: ۲۳۰-۲۳۵)

پولاک آسوده‌طلبی را در شرایط عادی ویژگی غلب ایرانیان ذکر کرده؛ اما بر این باور است که اگر شرایط دگرگونه شود و نیاز به انجام کارهای غیرعادی احساس شود، ایرانی توانایی انجام آن را داراست. وی چنین می‌نویسد: «ایرانی را اگر به حال خود بگذارید بیشتر به آسودن رغبت دارد اما اگر اوضاع و احوال وی را به جنبیدن برانگیخت دیگر قادر به انجام کارهای خارق‌العاده است...» (همان: ۱۱۸). سرانجام می‌توان از کرویس یاد نمود که به قاعده‌سازی عام درباره مشرقیان از جمله ایرانیان دست زده است. وی می‌نویسد: «مردم مشرق زمین بالطبع تنبل و شل هستند و در نتیجه هیچ حرص و رغبتی به اختراعات و اکتشافات تازه ندارند» (همان: ۲۵۶).

ب-۶- فقدان روح نقادی در ایران

خصیصه گذشته‌ستائی و فقدان روح نقادی در ایران که مایه رکود علمی و رخوت عملی و اشاعه ایستائی در حیات عمومی ایرانیان شد، در زمره ممیزه‌هایی بود که مورد مذاقه سفرنامه‌نویسان اروپائی واقع شد. اگرچه مرزظریفی بین خصیصه احترام و تکریم بزرگان علم، ادب و دین و فقدان روح نقادی وجود دارد، اما سیاحان بدون مرزبندی بین آن دو، به گذشته‌باوری به عنوان یکی از صفات بارز فرهنگی ایرانیان اشاره نموده‌اند. چنانکه گوینو می‌نویسد: «در ایران روح تنقید وجود ندارد و از هزار سال قبل تا کنون، هیچ منقذی پیدا نشده است که بتواند فلسفه ایران را تغییر بدهد و یا ادبیات را تنقید نماید و بگوید که سبک فلان شاعر و یا فلان نویسنده بد بوده است... انتقاد و منتقد در بین ایرانی قابل سرزنش و حتی مورد نفرت است» (همان: ۱۶۳).
ادوارد براون نیز چنین یادآور می‌شود:

یکی از چیزهایی که بین طبقه روشنفکر و فاضل ایرانی متداول و مد روز می‌باشد این است که پیوسته درخشندگی و عظمت مقام علم و ادب گذشتگان را یاد کنند و مقام ادبی و علمی معاصرین را در قبال آنها ناچیز می‌شمارند. در محافل و مجالس ایران و یا در صحبت‌های دو نفری کوچکترین عیب جوئی راجع

به گذشته خبط بزرگی است و ایرانی‌ها هرگز منقد را نمی‌بخشند. همه می‌گویند که ایران نمی‌تواند کسانی مانند رودکی، فردوسی، نظامی، عمر خیام، انوری، سعدی، حافظ، جامی و غیره به وجود بیاورد (همان: ۱۹۸).

ب-۷- فساد دستگاه سیاسی و جدایی دولت و ملت در ایران

استبدادورزی، ناپابندی به قانون، چپاول اموال عمومی و خصوصی شهروندان، بی‌اهتمامی به زندگی مردم، بی‌تدبیری، نظارت‌ناپذیری، و در یک کلام انحطاط همه‌جانبه حکومت، از جمله ممیزه‌های ایرانیان است که مورد امعان نظر سفرنامه‌نویسان واقع شده است. گروهی ضمن اشاره به ضعف مفرط حکومت مرکزی ایران، روایت می‌کند که انحطاط و فساد چون لایه‌ای ضخیم روی ایران کنونی کشیده شده و تمام جوانه‌های نو را می‌خشکاند (همان: ۲۱۸).

سرنا با اذعان صریح به فساد دستگاه سیاسی وقت آن را اینگونه شرح می‌دهد: این نوع حکومت (قاجاریه) منشأ بی‌نهایت ستم و زورمداری است. دو محرکی که بیش از هر چیز وزرا را بخود مشغول می‌دارند عبارتند از: جلب عنایت پادشاه و دیگری گردآوردن مال بسیار (گرچه نامشروع) ... چون همه امور با پول حل و فصل می‌شود (سرنا، همان: ۱۲۶ و ۱۲۷).

تاورنیه استبداد و مطلقه‌گرایی فراگیر را هویت بارز دستگاه سیاسی ایران معرفی کرده و می‌نویسد: «حکومت ایران منحصراً استبدادی است و شاه مستقل از هر شورا یا آیین دادرسی متداول در اروپا، اختیار مرگ و زندگی رعایای خود را در اختیار دارد» (همان: ۲۴۱).

روششوار ضمن توصیف عدم سلامت سیاسی حکومت در ایران، با ظرافت به پیش‌گویی زوال و فتور آینده آن پرداخته است. او می‌نویسد:

ایران در ردیف کشورهای استبدادی آورده می‌شود و شاه آن یک مستبد بی‌کم و کاست که هر چه بخواهد می‌کند بی‌آنکه کسی را حق چون و چرا باشد. چنین می‌نماید که جان و مال رعایایش محکوم اراده او است و مال و منال کشور به او تعلق دارد بی‌آنکه نظارت و پرس‌وجویی در کار باشد... زینت و شکوه دوران‌های پیش بر باد رفته است... رژیم سلطنتی امروز ایران به پارچه پوسیده‌ای ماند که وصله پینه بر نمی‌دارد. تاروپود آن چنان سست و بی‌جان است که اولین وصله را تاب نیاورده غبار می‌شود و فرو می‌ریزد (همان: ۵۷-۶۰).

علاوه بر این نمونه‌ها سفرنامه‌نویسان دیگر نیز این موضوع را تصدیق نموده‌اند. (گویینو، همان: ۴۹، کمپفر، همان: ۱۴، اولتاریوس، همان: ۳۱۵، لایارد، ۳۵).

خصیصه دوگانگی و جدایی بین ملت و دولت از یک سو و عدم اهتمام دولتمردان نسبت به سرنوشت جامعه از سوی دیگر نیز در زمره ممیزه‌های ایرانیان برشمرده شده است. چنانکه یکی از آنان می‌نویسد: «در ایران حساب شاه و درباریان از حساب ملت جداست زیرا شاه قدمی برای بهبودی وضع زندگی مردم و توسعه فرهنگ و رواج آزادی در ایران بر نمی‌دارد... و در عوض شاه از توسعه فرهنگی جلوگیری می‌کند و مانع از این می‌شود که ملت ایران از قید استبداد خود را آزاد کند» (همان: ۱۶۲).

پولاک نیز به بی‌عملی دولت برای ایجاد اشتغال در کشور و حتی اتخاذ تدابیر مختلف برای ممانعت از رشد صنایع داخلی اشاره کرده و یادآور شد: از جانب دولت کوچکترین اقدامی برای ترویج و ترفیع کار و پیشه انجام نمی‌گیرد و حتی برخلاف آن یک نظام نامعقول گمرکی واردات کالای خارجی را به ضرر مصنوعات داخلی مملکت تشویق می‌کند (پولاک، همان: ۳۷۸) وجود نارسائی‌های مذکور باعث شده که گوینو به این باور برسد که اصلاً در ایران دولت به معنای حقیقی آن وجود ندارد (همان: ۴۹).

نتیجه‌گیری

پایه‌های نهضت شناخت ایران در اروپا، از نیمه دوم قرن هفدهم، با آغاز فرمانروایی صفویان و از طریق نگارش سفرنامه‌های سیاحان، دانشمندان و مأموران دولتی شکل گرفت و در دوره قاجاریه نیز تداوم یافت. سفرنامه‌ها اگرچه از زاویه متدولوژیک، چون از استقراء ناقص به تعمیم و قیاس می‌رسند، مورد نقدند و از نظر محتوایی نیز چون با معیار قرار دادن جهان‌نگری اروپائیان، رفتار و باور ایرانیان را در ترازوی داوری قرار می‌دهند و به وضوح از سویه‌های ارزش داوری و بعضاً تعصب و جانبداری برخوردارند، معیوب به نظر می‌رسند؛ اما هر چه باشد در عصر آغازین ارتباط اروپائیان با ایران، سفرنامه‌ها با تبیین مؤلفه‌های فرهنگ و هویت ایرانی و تصویرسازی و بازنمایی جهان ایرانی، سهم بسزایی در نقش‌بندی صورت و سیرت ایرانیان در ذهن و ضمیر اروپائیان ایفا نموده و به طور توأمان گستره روابط فرهنگی، سیاسی و ژرفای معرفت آنان نسبت به ایران را رقم زدند.

انتخاب دوره یاد شده از دو رو اهمیت دارد. نخست اینکه جریان گسترده شناخت از ایران بنا به مقاصد گوناگون علمی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره، به نحو گسترده‌ای در این دوره تکوین یافت. دیگر آنکه، دو دوره یاد شده از منظر هویتی،

نقطه عطف به حساب می‌آیند. دوره صفویه چون با تلفیق سه عنصر مهم هویت‌ساز مذهب، اسطوره و سرزمین، بنیانگذار عصر نوینی در فرآیند بالنده هویت‌یابی ایرانیان به شمار می‌آید و دوره قاجاریه نیز که مقارن با مداخله همه‌جانبه اروپائیان در ساحت حیات ایرانی و تأثیر عمیق آن بر هویت دیرپای آن و مواجهه مجدد ایرانیان معاصر با مشکله هویت بوده، مورد توجه قرار گرفتند.

مقاله با تمرکز بر نقش نسبتاً پایدار ممیزه‌های فرهنگی در فرآیند بازشناسی ملت‌ها از یکدیگر شناسه‌ها و ویژگی‌های «من ایرانی» را از منظر سفرنامه‌نویسان اروپایی مورد مذاقه قرار داد و برخی خصائص ایجابی و سلبی هویتی را که دارای فراوانی قابل ملاحظه بوده و در سفرنامه‌ها به عنوان ویژگی عام ایرانیان مطرح شده‌اند، به شرح زیر استخراج نمود. مهمترین مختصات هویتی ایجابی ایرانیان عبارتند از: مدارای دینی، دین‌مداری، خونگرمی و میهمان‌دوستی، علم‌جویی و عالم‌دوستی، طبع شعری، دلبستگی عمیق به مؤلفه‌های هویت ایرانی، مرجعیت عالمان دین در بین مردم و رواج فرهنگ عفاف در سطح جامعه. در مقابل، بارزترین ویژگی‌های هویتی سلبی ایرانیان عبارتند از: خرافه‌گرایی و تقدیرباوری، تجمل‌گرایی، پنهان‌کاری و دورویی، فقدان شایسته‌سالاری، مسامحه‌کاری، فقدان روح نقادی، فساد دستگاه سیاسی و جدایی تمام عیار دولت و ملت.

ضمیمه*

سفرنامه‌های مورد مطالعه در مقاله به ترتیب تاریخ به شرح زیرند:

الف) صفویه

- ۱- سفرنامه برادران شرلی انگلیسی از نامدارترین سفرنامه‌هاست که مربوط به دوران صفویه (شاه عباس بزرگ) در سال ۱۵۹۸ م است.
- ۲- سفرنامه ژن گارسیا دسیلوا فیگوئروا اسپانیایی متعلق به دوران صفویه (شاه عباس اول) است که به مدت دو سال و هفت روز از ۱۶۱۴ م. مقارن با ۱۰۱۳ ه.ق را در ایران گذرانده و از شهرهای لار، شیراز، اصفهان، کاشان، قم، قزوین و دهها شهرک و دهکده دیگر در این مسیر دیدار کرده است.
- ۳- سفرنامه پیترو دلاواله، سیاح ایتالیایی به دوران صفویه و زمان شاه عباس اول تعلق دارد. وی در سال ۱۶۱۷ م برابر با ۱۰۲۵ ه.ق وارد ایران شد و از مناطق مختلف ایران از جمله همدان، گلپایگان، اصفهان، شیراز، جنوب و شمال ایران و... دیدن کرد و در شهر اشرف (بهشهر) با شاه عباس ملاقات نمود و مدت مدیدی در ایران زیست.
- ۴- سفرنامه ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد قرن هفدهم فرانسوی به دوره صفویه مربوط است و تاریخ ورود وی به ایران ۱۶۳۲ م است. وی جمعاً ۶ سفر طولانی به ایران داشته و ضمن بازدید از مناطق مختلف ایران سهم عمده‌ای در شناساندن ایران به مردم فرانسه داشته است.
- ۵- سفرنامه آدام اولناریوس، آلمانی که در قرن هفدهم (سال ۱۶۳۴ م) به ایران سفر نموده است. وی به زبان فارسی آشنایی داشت و در سفرنامه‌اش سفاکی‌های سلاطین صفوی را یادآور شده است.
- ۶- سیاحت‌نامه شاردن، سیاح شهیر فرانسوی، نویسنده بزرگترین سفرنامه درباره ایران، به مدت شش سال در دوران شاه عباس دوم صفوی از ۱۶۶۴ م. در ایران زیست و برای بار دوم از ۱۶۷۳ م. به مدت چهار سال در ایران اقامت کرد و طی این مدت اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی و نظامی ایران را مطالعه کرد.
- ۷- سفرنامه کمپفر، جهانگرد آلمانی به دوران صفویه (شاه سلیمان صفوی) مربوط است. وی در مارس ۱۶۸۴ م. به اصفهان پایتخت وقت ایران رسید و تا ۱۶۸۵ م. در ایران اقامت داشت و طی مدت مزبور از بخش‌های مختلف ایران بازدید کرد و سرانجام از راه بندرعباس عازم هندوستان، جاوه و ژاپن گردید.

ب) قاجاریه

- ۱- سفرنامه گاسپار دروویل سیاح فرانسوی است که در اواخر قرن دوازدهم شمسی (۱۱۹۱ ش) در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار از ایران دیدن کرده و بیشتر از منظر مردم‌شناختی به بررسی و تشریح خصوصیات زندگی مردم ایران عصر قاجار پرداخته است.

* اطلاعات مربوط به سفرنامه‌ها از دو جلد کتاب ارزشمند آقای دانش‌پژوه استخراج و تنظیم گردیده است.

- ۲- سفرنامه اولیویه، سیاح و پزشک فرانسوی است که در آغاز دوران قاجار - دوران آغامحمدخان (۱۷۹۶م) به ایران سفر کرده و به اقتضای حرفه‌اش هم درباره بیماری‌های شایع در ایران و هم مسایل اجتماعی و اقتصادی تحقیق کرده است.
- ۳- سفرنامه سروستن هنری لایارد فرانسوی با عنوان سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران به دوره قاجاریه تعلق دارد. وی در سال ۱۸۳۹م وارد ایران شد و بخش‌هایی از مناطق جنوب و جنوب غرب ایران را بازدید کرد.
- ۴- سیاحت‌نامه مسیو چریکف روسی از ۱۸۴۸م به مدت چهار سال در دوره ناصرالدین شاه در ایران زیست و از مناطق مختلف ایران از جمله شیراز، برازجان، کازرون، تخت‌جمشید، پاسارگاد و غیره دیدن و گزارش تهیه کرده است.
- ۵- سفرنامه کنت دوگوبینو فرانسوی با عنوان «سه سال در ایران» به دوران قاجاریه مقارن با ۱۸۵۵م تعلق دارد. وی با مسافرت به بخش‌های مختلف ایران به شرح حال توأمان دولتمردان و درباریان و توده مردم پرداخته است.
- ۶- سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، طبیب آلمانی به شرح خاطرات و یادداشت‌های سفر او در دوره قاجاریه (عهد ناصرالدین شاه) اختصاص دارد. وی طی دو سفر خود از ۱۸۵۱م جمعاً به مدت ۱۰ سال در ایران به سر برد. او در سفرنامه‌اش درباره همه مظاهر زندگی ایرانیان به ویژه طب و مسایل بهداشتی سخن گفته است.
- ۷- خاطرات لیدی شیل همسر وزیر مختار به عهد ناصرالدین شاه تعلق دارد. وی ضمن سفر به مناطق مختلف ایران و دیدن طبقات مختلف مردم، ابعاد گوناگون زندگی آنان را شرح داده است.
- ۸- سفرنامه آرمینیوس وامبری خاورشناس مجاری با عنوان «سیاحت درویشی دروغین، به دوره قاجاریه (۱۸۶۰ م) مربوط است. وی پس از آمدن به تهران با لباس مبدل همراه درویشانی که از سفر حج برمی‌گشتند رهسپار آسیای میانه شد و با نام مستعار «رشید افندی» به خیره، بخارا و سمرقند رفت و از راه هرات به تهران برگشت.
- ۹- سفرنامه، مادام کارلاسرنا با عنوان «آدم‌ها و آیین‌ها در ایران» به دوره ناصرالدین شاه قاجار - ۱۸۷۷م - تعلق دارد وی به مدت یک سال در ایران اقامت کرد و سفرنامه‌ای متنقن و نسبتاً جامعی از زندگی ایرانیان آن زمان به ویژه شرایط زیست زنان ایرانی به نگارش درآورد.
- ۱۰- سفرنامه بابن و هوسه دو دانشمند فرانسوی با عنوان «سفرنامه جنوب ایران» به دوره قاجاریه مربوط است که در اواخر قرن ۱۹م (۱۸۸۵م) مقارن با دوره ناصرالدین شاه برای تحقیقات مردم‌شناسی، نژادشناسی و باستان‌شناسی به ایران سفر کردند.
- ۱۱- سفرنامه ادوارد براون خاورشناس پرآوازه انگلیسی با عنوان یک سال در میان ایرانیان همزمان با دوره قاجاریه به مدت یکسال از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸م به نگارش درآمده است. وی با مسافرت به مناطق مختلف ایران از بعد مردم‌شناختی به بررسی زندگی مردم ایران پرداخت.
- ۱۲- سفرنامه دومورگان سیاح و جغرافی‌دان شهیر فرانسوی با عنوان «جغرافیای شمال ایران» و «جغرافیای غرب ایران» به دوره قاجاریه تعلق دارد. وی در سال ۱۸۸۹م به ایران آمد و تا سال ۱۸۹۱م در ایران ماند و در این سفر پنج کتاب در نه جلد درباره جغرافیا، زمین‌شناسی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی ایران نوشت.

- ۱۳- سفرنامه دکتر ویشارد پزشک آمریکایی با عنوان «بیست سال در ایران» به اواخر سلسله قاجار تعلق دارد. وی برای انجام خدمات پزشکی به ایران آمد و ابتدا در کردستان به ارائه خدمت پرداخت و سپس به تهران منتقل شد. دکتر ویشارد تا سال ۱۹۱۰ م برابر با سال ۱۲۸۹ هـ ش در تهران خدمت کرد. وی در سفرنامه‌اش از مشهوداتش در تهران عصر قاجار و نحوه زندگی توده مردم و وضع بهداشت و عادات و آداب و مناسبات اجتماعی سخن گفته است.
- ۱۴- سفرنامه خانم گرترویدل آمریکایی به نام «تصویرهایی از ایران» به اواخر قرن نوزدهم میلادی (سال ۱۸۹۲ م) مربوط است وی با زبان فارسی آشنا بود. او در سفرنامه‌اش نیز به جنبه ادبی ایران و ایرانی توجه ویژه‌ای می‌کند.
- ۱۵- سفرنامه خانم کلارا کولیوررایس انگلیسی با عنوان «زنان ایرانی» متعلق به اواخر قرن نوزدهم میلادی مقارن با سال ۱۸۹۹ م است. وی که به دلیل جنسیتش با زنان بسیاری در ایران معاشرت داشته سعی نمود تا محاسن و معایب زندگی زنان ایران و آداب و رسوم آنان را به تصویر بکشد.
- ۱۶- سفرنامه کنت ژولین دو روششوار فرانسوی به نام «خاطرات سفر ایران» به اواخر عهد ناصرالدین‌شاه قاجار اختصاص دارد. وی طی مدت شش سال اقامت در ایران سعی کرد سفرنامه‌ای تحقیقی درباره وضع جامعه ایران و مناسبات اجتماعی و اوضاع مالی، اقتصادی و کشاورزی و تجارت خارجی ایران به نگاش در آورد.
- ۱۷- سفرنامه ابراهم و. ویلیامز جکسن آمریکایی در حرفه استاد دانشگاه کلمبیا با عنوان «سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، در سال‌های اول قرن بیستم - ۱۹۰۳ م به دوره قاجاریه تعلق دارد. وی که از محققان دین و آیین ایران باستان بود طی مسافرت به ایران برای خواندن کتیبه بیستون، سنگ نبشته داریوش بزرگ از کوه بیستون بالا رفت.
- ۱۸- سفرنامه گروه نوشته هوگوگروته جهانگرد، جغرافیادان و قوم‌شناس نامدار آلمانی مربوط به آغاز قرن بیستم یعنی سال ۱۹۰۷ م است. سفرنامه وی حاوی اطلاعات ارزشمند جغرافیایی و مردم‌شناسی و از آثار حایز اعتبار و استناد است.

منابع :
الف) منابع فارسی

- ۱- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳): *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- ۲- اوزکرملی، اوموت (۱۳۸۳): *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- ۳- اولناریوس (۱۳۸۰): *سفرنامه اولناریوس، ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی*، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو.
- ۴- اولیویه، مسیو (۱۳۷۱): *سفرنامه اولیویه، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه*، ترجمه میرزا محمد طاهر، تصحیح: ورهرام غلامرضا، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۵- باین و هوسه (۱۳۶۳): *سفرنامه جنوب ایران*، ترجمه اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تصحیح محمدشاه امیرهاشم، تهران: دنیای کتاب.
- ۶- براون، ادوارد (۱۳۷۵): *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات صفار.
- ۷- بل، گرتود (۱۳۶۳): *تصویرهایی از ایران*، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۸- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸): *سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهاناداری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- ۹- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴): *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- ۱۰- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲): *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
- ۱۱- چریکف (۱۳۵۸): *سیاحتنامه چریکف*، ترجمه آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۱۲- دانش‌پژوه، فریدون (۱۳۸۰): *سفرنامه... تا پخته شود خامی*، ج اول، تهران: نشر ثالث.
- ۱۳- دروویل گاسپار (۱۳۶۴): *سفر در ایران*، ترجمه اعتماد مقدم منوچهر، تهران: شباوینز.
- ۱۴- دلاواله، پیتر (۱۳۸۰): *سفرنامه پیتر و دلاواله*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- ۱۵- دمورگان، ژاک (۱۳۳۵): *سفرنامه دمورگان*، ترجمه جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: طهوری.
- ۱۶- روششوار، کنت ژولید دو (۱۳۷۸): *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران: نشر نی.
- ۱۷- سرنا، کارل (۱۳۶۳): *سفرنامه کارلاسرنا، مردم و دیدنی‌های ایران*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- ۱۸- شرلی (۱۳۶۳): *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، چاپ دوم، تهران: نشر به دید.
- ۱۹- شیبانی، ژان (۱۳۸۱): *سفر اروپاییان به ایران*، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰- شیل، لیدی (۱۳۶۲): *خاطرات لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.

- ۲۱- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- ۲۲- کولیوررایس، کلارا (۱۳۶۶)؛ *زنان ایرانی، سفرنامه کلارا کولیوررایس*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس.
- ۲۳- گروته، هوگو (۱۳۶۹)؛ *سفرنامه گروته*، ترجمه مجید جلیلونند، تهران: نشر مرکز.
- ۲۴- گوبینو، کنت دو (بی تا)؛ *سه سال در ایران*، ذبیح‌الله منصوری، تهران: انتشارات فرخی.
- ۲۵- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)؛ *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- ۲۶- لایارد، سر اوستین هنری (۱۳۷۶)؛ *سفرنامه لایارد*، ترجمه مهتاب امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آنزان.
- ۲۷- میلر، دیوید (۱۳۸۳)؛ *ملیت*، ترجمه داوود غرایاق‌زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- ۲۸- وامبری، آرمین (۱۳۸۱)؛ *زندگی و سفرهای وامبری، دنباله سیاحت درویشی دروغین*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۹- ویشارد، ج.گ (۱۳۶۳)؛ *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین.
- ۳۰- ویلیامز جکسن براهم (۱۳۵۲)؛ *سفرنامه جکسن: ایران در گذشته و حال*، ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.
- ۳۱- کرویس، دیرک وان در (۱۳۸۰)؛ *شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه.
- ۳۲- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)؛ *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی.

ب) منابع انگلیسی

- 33- Castells M (1997); "The Power of Identity, the Economy", *Society and Culture*, Oxford: Blachwell.
- 34- Jenkins, Richard (1996); *Social Identity*, London: Routledge.
- 35- O,Riordan,Tim (2001); *Globalism, Localism and Identity*, London: Earthscan Publications.
- 36- Pool, Ross (1999); *Nation and Identity*, London: Routledge.
- 37- Preston, P.W (1997); *Political Cultural Identity; Citizens and Nationas in a Global Era*, London: Sage Publications.
- 38- Simon, Bernd (2004); *Identity in Modern Society: a Social Psychological Perspective*, London: Blachwell Publishing.
- 39- Smith, Anthony D (1999); *Myths and Memories of the Nation*, London: Oxford University Press.